

بر خورد فرهنگ ها...

از: دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

او کار میکرده اند زده اند. از راست یا دروغ بودنش اطلاعی ندارم، آنچه مسلم است هنوز واقعیت این مسئله یوسیله هیچ دادگاه یا مرجع رسمی دیگری ثابت نشده است ولی جرایم اسرائیلی چنان با آب و تاب از آن سخن میگویند و روزنامه ها و تلویزیون های فرانسه که برای صدها هزار قربانی روزانه در دارفور ککشان تمیگزد ولی تمام میکروفون ها و دوربین هایشان ۲۴ ساعت آماده ضبط خبر در اسرائیل میباشند تا از کوچکترین خبری یک ماجرای داغ و مشتری ساز بسازند و آنها را با عدسی های درشت نما به فرانسویان بفروشند این خبر را تکرار میکنند.

«انقلاب» ۱۹۶۸ فرانسه با آن شعار احمقانه اش بیادم آمد که میگفت: «ممنوع کردن ممنوع است.» و با خود گفتم راستی بعضی اوقات دموکراسی زیاد ممکن است دموکراسی را بکشد. آخر در کشور دموکراتیک اسرائیل یک نفر پیدا نمیشود که بگوید آیا یک رئیس جمهور از حداقل مزایای قانونی مانند هر شهروند دیگر نباید برخوردار باشد؟ و تا زمانی که توسط دادگاهی مجرم شناخته نشده بیگناه تلقی گردد؟!!

یک فرد معمولی میتواند براحتی و توسط جرایم دلائل بیگناهی خود را در مقابل نوشته های متهم کننده ارائه کند. ولی یک رئیس جمهور چه میتواند بکند؟

با خود فکر کردم اگر مشه کتساو رئیس جمهور اسلامی ایران بود با این اتهامات چه سرنوشتی داشت؟ یقیناً مؤمنین او را بعنوان «کتیر الجماع» (که یکی از صفات پیامبران است) پیامبرگونه می شمردند و به اتومبیلش دخیل می بستند! صدها مقاله و رساله و کتاب در باره کرامات و شفابخشی هایش می نوشتند! حداقل یکی از کاخهای مصادره شده یا مسروقه از سران و ثروتمندان رژیم پیشین را به او هدیه میدادند تا دست کم در یزد یا گرمسار یا نقطه خوش آب و هوای یکی از باغهای پردرخت و مصفا را به او «هبه» میکردند! و بالاخره هنگام ورود به بیت امام برای سر و روبوسی با رهبر معظم جلوی پایش فرش قرمز می گستراندند و از این کارها تا الی غیر النهایه... و حالا بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا...؟!!

و البته به کوری چشم روزنامه نگاران فرانسوی و اسرائیلی که گفته اند «تا کور شود هر آنکه نتواند دید.»
فرمودید «بر خورد فرهنگ ها؟!»

هفته پیش تلویزیون شماره ۲ وابسته به دولت فرانسه برنامه مستندی از بدار آویختن دختر ۱۶ ساله ای در یکی از شهرهای کوچک آن کشور نشان داد اگرچه بعضی از صحنه های این واقعه جگرخراش را که نتوانسته بودند بصورت زنده فیلمبرداری کنند بازسازی کرده بودند ولی با این وجود خیلی ها از دیدن این جنایت وحشیانه نسبت به نوجوانی که قربانی هوسرانی مشتی خدا شناس گردید دگرگون شدند. فریادهای اعتراضشان بصورت مقالات روزنامه ها و عکس العمل ها در رادیو تلویزیونها خودنمایی کرد. خصوصاً که این جنایت را بنام خدا و یا در حقیقت بنام الله انجام دادند. ترجیح میدهم بگویم الله چون فکر میکنم این دو با هم فرق زیادی داشته باشند. من در زمان خردسالی بیاد دارم تمام کتابهایمان با این جمله زیبا شروع میشد «بنام خداوند بخشنده مهربان» اما امروز لغت الله را هر بار می شنوم وحشت میکنم؛ گاهی انبوهی از آدمهایی با ریش و پشم بلند را می بینم که با چشماهای از حدقه بیرون آمده و قیافه هائی سراسر خشم و نفرت فریاد میزنند «الله اکبر...». وقتهای دیگر افرادی که شهامت رویارویی با انسانها را ندارند و در حقیقت چشم در چشم بودن با انسانها آنها را بوحشت می اندازد و خود را پشت نقابهای مخوفی مخفی کرده بر روی پیشانی شان جمله الله اکبر و یا لا اله الا الله بچشم میخورد و یا از آن بدتر، هر گاه آدم نمائی به قصد خودکشی - آدم کشی در جلو دوربین تلویزیون ظاهر میشود بعنوان وصیت از الله سخن میگوید، این الله را من قبول ندارم ولی در مقابل خداوند بخشنده و مهربان سر سجده فرود میآورم.

بهر حال این دخترک نگون بخت را در حالیکه بیش از ۱۶ بهار از زندگی اش نگذشته بود حلق آویز کردند و پدر بینوایش را داغدار کردند. پدری که از روحیه شاد دخترش یاد میکرد و دختران همسالی که بیاد دوست از دست رفته شان میگریستند. گویا رفتار این نوجوان یا بهتر بگویم این کودک «با موازین اسلام تطبیق نمیکرده است.»

بد نیست بدانید مردی که در حقیقت میتواندست نه پدر بلکه پدر بزرگ او باشد و در این رفتار خلاف اسلام هم جرم او بود، با خوردن ۸۰ ضربه شلاق جان سلامت برد. قدرت ضربات شلاق را نمیدانم، چون تلویزیون اجرای آنرا نشان نداد ولی شنیده ام نیروی آنها با پول و رشوه ای که به اجرا کننده داده میشود نسبت معکوس دارد!

در این افکار بودم که شنیدم به رئیس جمهور ایرانی تبار اسرائیل تهمت تجاوز جنسی به چند زن (نه دختر نونهال) که با